

مؤسسہ فرہنگی فقہ الثقلین

ارث غیر مسلمان از مسلمان

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

انتشارات فقه الثقلین

ارث غیر مسلمان از مسلمان

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

ناشر: انتشارات فقه الثقلین

تدوین: مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین

لیتوگرافی: نویس

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ زیتون

نوبت چاپ: پنجم / بهار ۱۳۹۰

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

بها: ۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم - خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۸

صندوق پستی: ۹۶۷ / ۳۷۱۸۵ - تلفن: ۷۸۳۲۸۰۲ - تلفکس: ۷۸۳۲۸۰۳

همراه: ۰۹۱۲۱۵۳۸۸۰۸

www.feqh.org

فهرست مطالب

پیشگفتار ۷

درآمد ۱۲

۱ - آرای فقهای امامیه ۱۳

۲ - آرای فقهای عامه ۱۸

فصل اول

مبانی و مبادی نظری / ۲۵

۱. اصل اولی در مسأله ۲۷

۲. معنای کافر ۲۹

نتیجه‌گیری و تحقیق ۴۰

فصل دوم

عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان / ۴۱

یکم. روایات خاصه ۴۴

- دسته اول: منع ارث کافر از مسلمان ۴۴
- دسته دوم: منع ارث مشرک از مسلمان ۴۵
- دسته سوم: نفی ارث میان اهل دو ملت [دین] ۴۷
- دسته چهارم: منع ارث ذمّی از مسلمان ۵۰
- دسته پنجم: عدم ارث یهودی و نصرانی از مسلمان ۵۵
- دسته ششم: اسلام آوردن پیش از تقسیم ارث ۶۱
- دسته هفتم: روایتهای ارتداد ۶۷
- دوم. اخبار عامه ۶۸
- سوم. اجتماعات ۷۰

فصل سوم

ارثبری مسلمان از غیر مسلمان

و حاجب شدن وی از ارث وارثان غیر مسلمان / ۷۱

- الف. روایات ۷۴
- نقد و بررسی ۷۶
- ب. اجماع ۷۹

فصل چهارم

رأی مختار / ۸۳

کتابنامه ۸۹

پیشگفتار

خداوند متعال در قرآن کریم از دو گونه کرامت انسانی سخن گفته است یکی کرامت ذاتی و دیگری کرامت اکتسابی.

کرامت ذاتی انسان را در سوره اسراء بیان فرموده است :

(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا)^۱

و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشانیدیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.

و از کرامت اکتسابی در سوره حجرات سخن گفته است :

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)^۲

ای مردم، ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم، و آن‌گاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا يك ديگر را بشناسید بزرگوار (و با افتخار)ترین شما نزد خدا باتقواترین مردمند و خدا از حال شما کاملاً آگاه است.

همانا قطعاً و تحقیقاً، خداوند دانا و دارای خبرویت و کارشناسی بی‌نظیر در جهات انسانی و اجتماعی است، پس ملاکی را که خداوند برای کرامت قرار داده چون ناشی از علم و کارشناسی می‌باشد، قهراً منطبق با حقیقت و واقعیت است، برخلاف امتیازهایی مانند تفاخر به نسب و حسب و غنی و ثروت و رنگ و نژاد و مرد بودن و زن بودن که همه آنها باطل و وهم و خلاف حقیقت و عبث است، چون منشأ همه آنها جهات مادی و دنیوی است.

(وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)^۳

این زندگانی چندروزه دنیا نسوس و بازیچه‌ای بیش نیست و زندگانی اگر مردم بدانند به حقیقت دار آخرت است.

کرامت اکتسابی محصول تلاش آدمی در زندگی است و چگونگی مدیریت احوال و افعال بدان گره خورده است.

ليک کرامت ذاتی از آن انسان است از آن جهت که مخلوق خداوند است، خلیفه الله است، مسجود فرشتگان است.

۱ . سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲ . سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳ . سوره عنکبوت، آیه ۶۴؛ برای مطالعه بیشتر به تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۱۵۴ مراجعه شود.

دارای قوای ادراکی است، قدرت تشخیص خیر و شر دارد و از قدرت انتخاب برخوردار است. اینها که از يك سو ربط آدمی را به خداوند نشان می‌دهد و از دیگر سو موجب توانمندی و شایستگی‌های انسان [البته به خواست خداوند] و کرامت ذاتی او شده است. در اینجا انسان‌ها صرف‌نظر از عقاید و باورها، جنسیت و نژاد از این کرامت برخوردارند.

طبیعی است این کرامت ذاتی لوازمی دارد و ملزوماتی. ملزوماتش که همان مبانی کرامت به شمار می‌رود، ویژگی‌های پیش‌گفته است. و لوازم کرامت ذاتی انسان احترام به خردورزی، پرسش‌گری، آبرو، حقوق اولیه طبیعی و مسائلی از این قبیل است. بخشی از این لوازم به روابط زیستی و معاشرتی انسان‌ها صرف‌نظر از اعتقاد و باورها بر می‌گردد. طبیعی است که خداوند کریم که به انسان کرامت ذاتی بخشیده خود در تشریح و قانونگذاری‌اش بدان توجه فرموده است.

از جمله اموری که خداوند حکیم و علیم در کرامت انسانی آن را ملحوظ داشته و کانه جزء لاینفک کرامت و از لوازم ماهیت و ذات آن می‌باشد و رعایت نمودنش خلاف کرامت بلکه حقارت و هتک حرمت انسان است تساوی و برابری انسانها و نبود تبعیض و ظلم در همه حقوق اجتماعی، انسانی، مدنی، جزائی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... بوده و هست و خواهد بود.

بررسی روابط مسلمان با غیر مسلمان در فقه اسلامی می‌بایست با منظور کردن قاعده کرامت ذاتی باشد. البته این بدان معنا نیست که ادله خاصه که تاب و توان ضربه زدن و تخصیص دادن این قاعده مسلمه که دلالتش به خاطر جهات تأکید در دلیل قرآنی قاعده بسیار قوی بوده و مانند نص در مسأله است، نادیده انگاشته شود. بلکه کرامت از اصول و کلیات و قواعد عمومی به‌شمار می‌رود که فقیه به هنگام استنباط و اجتهاد احکام روابط مسلمان با دیگر نحلها نباید از آن بدون توجه و عنایت بگذرد.

این دفتر از مجموعه فقه و زندگی به موضوع ارث میان مسلمانان و غیر مسلمانان می‌پردازد و امیدوار است بتواند با حفظ اصول کلی فقهی و فقه سنتی جواهری و شیخ انصاری^۱ که امام خمینی (سلام الله علیه) به آن عنایت داشت در مسیر حرکت به سوی احکام الهی و وظایف شرعی گام بردارد.

والحمد لله

درآمد

یکی از مباحث مطرح در فقه اسلامی مسأله ارث‌بری کافر از مسلمان و مسلمان از کافر است. این مسأله در کتب فقهی تمامی مذاهب اسلامی به گستردگی مورد توجه و اهتمام است. باید دانست دیدگاه مذاهب فقهی در این مسأله یکسان نیست، بلکه برخی از ابعاد این موضوع مورد توافق همه فقیهان مسلمان است و برخی از ابعاد آن مورد نزاع و اختلاف فقهی است.

همه فقیهان مذاهب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت بر این باورند که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولی در ارث‌بری مسلمان از کافر چنین اتفاق نظری نیست. جمهور فقیهان اهل سنت عقیده دارند که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد ولی مشهور فقیهان شیعه بر این باورند که مسلمان از کافر ارث می‌برد، چنان‌که مانع از ارث‌بری وارثان کافر هم می‌شوند، یعنی اگر کافری از دنیا رود و يك وارث مسلمان و چند وارث کافر داشته باشد تمام ارث وی به وارث مسلمان می‌رسد.

لذا پیش از تبیین و تشریح ابعاد مسأله مناسب است به اجمال به دیدگاه‌ها و آرای فقهی فقهای مذاهب اسلامی در این زمینه اشاره گردد:

۱ - آرای فقهای امامیه

۱ - ۱. شیخ صدوق در کتاب المقنع می‌فرماید:

«واعلم انه لا يتوارث اهل ملتین، والمسلم يرث الكافر، والكافر لا يرث المسلم، ولو ان رجلا ترک ابناً مسلماً و ابناً ذمیاً لکان المیراث للابن المسلم».^۴

بدان که اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند. [لیکن] مسلم از کافر ارث می‌برد و کافر از مسلم ارث نمی‌برد. اگر وارث مردی که از دنیا رفته يك پسر مسلم باشد و يك پسر ذمی، فقط پسر مسلمان ارث می‌برد و پسر ذمی ارث نمی‌برد.

۲ - ۱. شیخ مفید در کتاب مقنعه می‌فرماید:

«ویرث اهل الإسلام بالنسب والسبب اهل الكفر والإسلام. ولا يرث کافر مسلماً علی حال. فإن ترک اليهودي أو النصراني أو المجوسي، ابناً مسلماً و ابناً

۴. المقنع، ص ۵۰۲.

علی ملّته فمیراثه عند آل محمد^۶ لابنه المسلم دون الكافر».^۵

مسلمان به وسیله نسب و سبب از کافر و مسلمان ارث می‌برد، و به هیچ وجه کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، بنابراین اگر يك نفر یهودی یا نصرانی و یا مجوسی فوت کند و دارای فرزند مسلمان و فرزند غیر مسلمان باشد، تمامی ارث میت به فرزند مسلمان می‌رسد و فرزند کافر او هیچ ارثی نمی‌برد.

۳- ۱. سید مرتضی در کتاب مسائل الناصریات می‌فرماید :

«نحن نرث المشركين ونحجبهم» هذا صحيح، وإليه يذهب اصحابنا... ونحن نقول إن المسلم يرث الكافر ولا يرثه الكافر، فلا توارث بين الملتين».^۶

ما (مسلمانان) از مشرکین ارث می‌بریم و مانع ارث‌بری آنها نیز می‌شویم. این کلام صحیحی است و مذهب اصحاب ما نیز چنین است... و ما می‌گوییم که مسلم از کافر ارث می‌برد، لیکن کافر از مسلم ارث نمی‌برد، پس بین دو ملّت توارث وجود ندارد.

۴- ۱. ابی الصلاح حلبی در این رابطه در کتاب الکافی فی الفقه می‌نویسد :

«ولا يرث الكافر المسلم وان اختلف جهات كفره وقرب نسبه، ويرث المسلم الكافر وان بعد نسبه كابن خال مسلم لموروث مسلم، او (کذا) کافر له ولد کافر بیهودیة او نصرانیة او جبر او تشبیه او جحد نبوة او امامة، میراثه لابن خاله المسلم دون ولده الكافر».^۷

هیچ نوع کافری ولو جهت کفرش مختلف باشد از مسلمان ارث نمی‌برد، و مسلمان از کافر ولو آنکه از نظر قرابت و فامیلی با میت فاصله داشته باشد ارث می‌برد، مثلاً پسر دایی مسلمان میت (خواه میت مسلمان باشد یا غیر مسلمان) بر فرزند میت که غیر مسلمان باشد در ارث‌بری مقدم است و هیچ گونه ارثی به فرزند غیر مسلمان میت نمی‌رسد، و در غیر مسلمان بودن فرزند میت فرقی بین این‌که او یهودی باشد یا نصرانی یا جبری یا قائل به تشبیه یا منکر پیامبر و امامت نمی‌باشد.

۵- ۱. ابن حمزه در وسیله می‌فرماید :

«المسلم يرث الكافر ولا يرثه الكافر».^۸

^۵ . المقنعة، ص ۷۰۰.

^۶ . الناصریات، المسألة السابعة والتسعون والمائة، ص ۴۲۱.

^۷ . الکافی فی الفقه، ص ۳۷۴.

^۸ . الوسيلة الى نيل الفضيلة، ص ۳۹۴.

مسلمان از کافر ارث می‌برد، لیکن کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

۶ - ۱. مرحوم محقق در کتاب شرایع می‌فرماید :

«والکفر المانع: هو ما يخرج به معتقده عن سمة الاسلام. فلا يرث ذمي ولا حربي ولا مرتد مسلماً ويرث المسلم الكافر، اصلياً او مرتداً. ولومات كافر وله ورثة كفار ووارث مسلم، كان ميراثه للمسلم - ولو كان مولى نعمة او ضامن جريرة - دون الكافر وان قرب ولو لم يخلف الكافر مسلماً ورثه الكافر إذا كان اصلياً»⁹.

۷ - ۱. صاحب کتاب الجامع للشرايع نیز می‌فرماید :

«والكفار يتوارثون وان اختلفت، ملهم والمسلمون يتوارثون وان اختلفوا في الآراء. وان ترك الكافر ولداً كافرآ، وابن أخ، وابن أخت مسلمين فالثلث لابن الاخت والثلثان لابن الأخ دون الولد»¹⁰.

۸ - ۱. شهید در دروس می‌فرماید :

«وثانيها: الكفر، فلا يرث الكافر المسلم وان قرب، حتى ان ضامن الجريرة المسلم والامام يمنعانه، ويرث المسلم الكافر ويمنع ورثته الكفار، وان قربوا وبعد»¹¹.

۹ - ۱. همچنین در کتاب جواهر الکلام درباره ارث بری مسلمان از کافر و عدم ارث بری کافر از مسلمان چنین آمده است :

«فالكفر المانع عنه... فلا يرث ذمي ولا حربي ولا مرتد ولا غيرهم من أصناف الكفار مسلماً بلا

خلاف فيه بين المسلمين، بل الاجماع بقسميه عليه، بل المنقول منه مستفيض أو متواتر كالنصوص ولا ينعكس عندنا بل يرث المسلم الكافر

⁹ . شرايع الاسلام ۴، ص ۵.

¹⁰ . الجامع للشرايع، ص ۵۰۲.

¹¹ . الدروس الشرعية ۲، ص ۳۴۴.

أصلياً ومرتداً فان الاسلام لم يزده إلا عزاً، كما في النصوص».^{۱۲}

کفر مانع از ارث می‌باشد. از این رو کافر ذمی و حربی و مرتد و سایر اصناف کفار از مسلمان ارث نمی‌برند و در این مسأله میان مسلمانان اختلافی نیست و اجماع محصل و منقول بر این دلالت دارد. بلکه اجماع منقول مانند روایت‌ها مستفیض و یا متواتر است. و نزد امامیه عکس این مسأله صحیح نیست یعنی مسلمان از کافر ارث می‌برد خواه کافر اصلی باشد و یا مرتد، زیرا اسلام بر عزت مسلمان می‌افزاید چنان‌که در روایت‌ها آمده است.

۲ - آرای فقهای عامه

شافعی (۱۵۰-۲۰۴ ق) در کتاب الام می‌گوید:

أخبرنا سفيان بن عيينة عن الزهري عن علي بن الحسين عن عمرو بن عثمان عن أسامة بن زيد أن رسول الله^ﷺ قال: «لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم». قال الشافعي: وبهذا نقول فكل من خالف دين الاسلام من اهل الكتاب ومن أهل الاوثان؛ فإن ارتد أحد من هؤلاء عن الاسلام لم يرثه المسلم لقول رسول الله^ﷺ وقطع الله^ﷻ الولاية بين المسلمين والمشركين، فوافقنا بعض الناس على كل كافر إلا المرتد وحده فإنه قال: ترثه ورثته من المسلمين؛^{۱۳}

سفيان بن عيينه از زهري از علي بن الحسين از عمرو بن عثمان از اسامة بن زيد نقل می‌کند که رسول خدا^ﷺ فرمود: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و کافر هم از مسلمان ارث نمی‌برد.

شافعی گفته است ما هم بر همین عقیده‌ایم. پس هر کس با اسلام مخالفت ورزد از اهل کتاب یا بتپرستان و اگر کسی از اسلام برگردد، مسلمان از او ارث نمی‌برد به جهت سخن پیامبر^ﷺ که فرموده‌اند: و خداوند پیوند میان مسلمانان و مشرکان را قطع کرده است. گرچه بعضی از مردم در این مورد با ما هم رأی هستند و لکن برخی دیگر مرتد را استثنا کرده‌اند و گفته‌اند ورثه مسلمان از مرتد ارث می‌برد.

ابو اسحاق ابراهیم بن علی شیرازی شافعی (م ۴۷۶ ق) در کتاب المذهب می‌نویسد:

ولا يرث المسلم من الكافر، ولا الكافر من المسلم، أصلياً كان أو مرتداً، لما روى أسامة بن زيد (رضي الله عنه) أن رسول الله^ﷺ قال: «لا يرث المسلم الكافر، ولا الكافر المسلم»؛^{۱۴}

^{۱۲} . جواهر، ج ۳۹، ص ۱۵.

^{۱۳} . الام، ج ۲، جزء رابع، ص ۸۹.

^{۱۴} . المجموع شرح المذهب، ج ۱۸، ص ۲۰۷.

مسلمان از کافر ارث نمی‌برد چنان‌که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، خواه کافر اصلی باشد یا مرتد، به‌خاطر آنچه که اسامة بن زید از رسول خدا^۹ روایت کرده است که فرمود: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد چنان‌که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

احمد بن محمد بن قدوری حنفی (۳۳۲ - ۴۲۸ ق) در کتاب المختصر می‌نویسد:

والکفر کله ملة واحدة يتوارث به اهله. ولا يرث المسلم من الکافر، ولا الکافر من المسلم، و مال المرتد لورثته من المسلمین، و ما اکتسبه فی حال رده فیء؛^{۱۵}

تمامی کفر يك کیش واحد است، و کافران از یکدیگر ارث می‌برند، ولی مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. ثروت مرتد از آن وارثان مسلمان وی می‌باشد و آنچه در زمان ارتداد به‌دست آورد، فیء خواهد بود.

ابن رشد مالکی (۴۵۰ - ۵۲۰ ق) در کتاب بدایة المجتهد می‌نویسد:

أنه أجمع المسلمون علی أن الکافر لا يرث المسلم لقوله تعالى: (وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً) ولما ثبت من

قوله (عليه الصلاة والسلام): لا يرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم.

واختلفوا فی میراث المسلم الکافر، وفي میراث المسلم المرتد، فذهب جمهور العلماء من الصحابة والتابعین وفقهاء الامصار إلى أنه لا يرث المسلم الکافر بهذا الاثر الثابت، وذهب معاذ بن جبل ومعاوية من الصحابة وسعيد بن المسيب ومسروق من التابعین وجماعة إلى أن المسلم يرث الکافر؛^{۱۶}

تمامی مسلمانان اتفاق دارند که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، زیرا خداوند در قرآن فرموده است: برای کافران بر مؤمنان سلطه‌ای نیست. و نیز رسول خدا^۹ فرموده است: مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

اما در مورد ارث‌بری مسلمان از کافر و مرتد مسلمان، اختلاف کرده‌اند. جمهور عالمان از صحابه و تابعین و فقیهان عصرهای مختلف بر این عقیده‌اند که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد. لیکن معاذ بن جبل و معاویه از میان

¹⁵ . الباب فی شرح الكتاب علی المختصر، ج ۴، ص ۱۹۷.

¹⁶ . بدایة المجتهد ونهاية المقتصد، ج ۲، ص ۲۸۷.

صحابه و سعید بن مسیب و مسروق از میان تابعان و گروهی دیگر بر این عقیده‌اند که مسلمان از کافر ارث می‌برد.

ابن قدامه حنبلی (۵۴۱ - ۶۲۰ ق) در کتاب المقنع نوشته است :

لا يرث المسلم الكافر؛ ولا الكافر المسلم، الا أن يسلم قبل قسم الميراث، فيرثه؛^{۱۷}

مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، مگر آن‌که کافر پیش از تقسیم ارث مسلمان گردد که در این صورت ارث خواهد بُرد.

و نیز همو در کتاب الکافی نوشته است :

و يمنع الميراث ثلاثة اشياء: اختلاف الدين. فلا يرث مسلم كافرآ ولا كافر مسلماً بحال، لما روی اسامة بن زيد عن النبي انه قال: لا يرث الكافر المسلم، ولا المسلم الكافر؛^{۱۸}

سه چیز از ارث‌بری منع می‌کند: یکی از آنها اختلاف در دین است. پس مسلمان از کافر و کافر از مسلمان در هیچ حالی ارث نمی‌برد. به دلیل روایت اسامة بن زيد از پیامبر^ص که فرمود: کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث نمی‌برد.

چنان‌که از نقل آرا به دست آمد در این موضوع سه مسأله وجود دارد :

۱. عدم ارث‌بری کافر از مسلمان، که مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است.

۲. ارث‌بری مسلمان از کافر که باور فقیهان امامیه می‌باشد.

۳. مانعیت مسلمان از ارث‌بری وارثان کافر که این هم باور فقیهان امامیه است.

بررسی‌های فقهی ما در این نوشتار نشان می‌دهد که عدم ارث‌بری کافر از مسلمان معنایی خاص دارد یعنی هر غیر مسلمانی را شامل نیست، و به عبارت دیگر کافر اخص مطلق از غیر مسلمان است. چنان‌که مانعیت مسلمان از ارث‌بری وارثان کافر نیز همین معنا را دارد. برای تشریح دیدگاه مختار و نقد و بررسی دیدگاهی که نسبت آن به فقه امامیه معروف است، این رساله در چهار فصل بدین شرح تنظیم می‌گردد :

فصل اول: مبانی و مبادی نظری،

فصل دوم: عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان،

¹⁷ . المقنع ابن قدامه، ص ۱۹۱.

¹⁸ . الکافی فی فقه الامام احمد بن حنبل، ص ۵۶۲.

فصل سوم: ارث‌بری مسلمان از غیر مسلمان و حاجب شدن وی از ارث وارثان غیر مسلمان،
فصل چهارم: رأی مختار.

فصل اول
مبانی و مبادی نظری

سفيد

در این فصل برخی مبادی و مبانی نظری که می‌تواند پیش‌فرض بحث‌های فقهی آتی قرار گیرد، مورد بحث و گفتگو قرار می‌گیرد، از میان مبادی و مبانی دو مسأله حایز اهمیت است: یکی اصل اولی در مسأله توارث مسلمان و کافر و دیگری بررسی و تحلیل معنای کافر.

۱. اصل اولی در مسأله

اطلاق ادله ارث در کتاب و سنت اقتضا می‌کند که هر وارثی از مورث خود ارث برد و دین و عقیده در این امر دخالتی ندارد. یکی از این اطلاقات آیه شریفه ذیل می‌باشد:

(وَأُولُوا آلاَئِزْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ)^{۱۹}

و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند.

ناگفته نماند که این آیه همانند روایات ذیل آن و روایات دیگر مشابه به آن زیر بنای مسأله توارث از جهت افراد ارث برنده است و این آیه از آیات اصولی قوانین ارث محسوب می‌شود و شما در سراسر فقه شیعه نمی‌توانید موردی را پیدا کنید که بر خلاف آیه و این اصل اساسی الهی و قرآنی باشد، یعنی وارثی که غیر اقرب است مقدم بر وارث اقرب باشد و در لسان فقها از مضمون آیه تعبیر به قاعده اقربیت شده است. یکی دیگر از ادله‌ای که با اطلاقش دلالت می‌کند بر این‌که هر وارثی از مورث خود ارث می‌برد حدیث ذیل می‌باشد.

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، وعلی بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن القاسم بن محمد الاصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن سفیان ابن عيينة، عن أبي عبد الله^{۲۰} أن النبي قال: ... ومن ترك مالا فلورثته...؛^{۲۰}

آنچه را که مرده از ثروت پس از مرگ به‌جای گذارد از آن وارثان او خواهد بود.

۲. معنای کافر

¹⁹ . سورة انفال، آیه ۷۵؛ سورة احزاب، آیه ۶.

²⁰ . الكافي، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۶.

آیا مراد از کافر در آیات و روایات غیر مسلمان است یا این که تنها شامل کسانی می‌شود که با علم و آگاهی به انکار رو آورده‌اند؟ به سخن دیگر آیا کافر هر غیر مسلمانی است خواه قاصر باشد یا مقصر؟ و یا این که تنها به غیر مسلمان مقصر کافر می‌گویند؟

در تعبیرهای فقیهان عموماً کافر معنای عام دارد و شامل مقصر و قاصر می‌گردد، ولی به نظر ما کافر در اصطلاح قرآن و سنت تنها به غیر مسلمان مقصر اطلاق می‌شود و شامل افراد قاصر نمی‌شود. به سخن دیگر کافر تنها به افراد معاند و منکر و کسانی اطلاق می‌گردد که حق را می‌شناسند و نزد آنها حق بودن خداوند و آیات نازل او و پیامبرانش ثابت می‌باشد، لیکن با توجه به این یقین باز هم منکر خداوند یا آیات نازل او و یا پیامبران فرستاده شده از طرف او می‌باشند، بنابراین افراد قاصر که از روی جهالت و ناتوانی بر جستجو، از حقیقت دور مانده‌اند را کافر نمی‌گویند.

شاهد ما بر این ادعا عبارت است از :

۱. در موارد فراوانی از قرآن و سنت عذاب و آتش را به کافر وعده داده است. و از نظر عقل و نقل روشن است که غیر مسلمان قاصر، مشمول وعده عذاب و آتش نیست؛ زیرا عذاب این گونه افراد اولاً : ظلم و خلاف عدل است و شامل قاعده قبح عقاب بلا بیان می‌باشد، ثانیاً : خداوند در قرآن صراحتاً این مسئله را بیان نموده است :

(وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا)؛²¹

و ما تا رسولی نفرستیم (و بر خلق اتمام حجت نکنیم) هرگز به عذاب نمی‌پردازیم. ناگفته نماند که بسیاری از اصولیین به این آیه جهت استدلال بر برائت تمسک نموده‌اند و رسول را به معنای عدم حجت و دلیل اخذ نموده‌اند. با توجه به این آیه و آیاتی که به کافران وعده عذاب داده است مشخص می‌گردد که عذاب و عقوبت مترتب بر ابلاغ دلیل و حجت است و آن کسی که دلیل و حجت به او نرسیده است و علم به حجت و حق بودن ندارد به او کافر اطلاق نمی‌گردد، چرا که اگر به او اطلاق کافر گردد باید مشمول عذاب باشد و این آیه صریحاً عذاب بدون ابلاغ حجت را نفی می‌نماید.

۲. در روایت‌های متعددی کافر با قیودی معرفی شده که تنها شامل مقصر می‌شود که به دو نمونه از این روایت‌ها اشاره می‌گردد :

- امیرالمؤمنین حضرت علی^۷ در خطبه دوم نماز جمعه چنین می‌فرمود :

... اللهم عذب كفرة اهل الكتاب، الذين يصدون عن سبيلك، و يجحدون

۲۱. سوره اسراء، آیه ۱۵.

آیاتک، و یکذبون رسلک...؛^{۲۲}

پروردگارا! کافران از اهل کتاب، آنان که راه تو را سد می‌کنند و آیات تو را انکار می‌کنند و پیامبران را تکذیب می‌کنند، کیفر فرما.^{۲۳}

در این بیان حضرت، کافران از اهل کتاب را نفرین می‌کند نه تمامی اهل کتاب را. آن‌گاه آنان را چنین توصیف و معرفی کرده است کسانی که راه تو را سد می‌کنند و آیات تو را جحد و انکار می‌کنند و پیامبران تو را تکذیب می‌کنند. این تقييد و توصیف در مقام معرفی کافران از اهل کتاب نشان از این دارد که کافر تنها بر مقصر جاحد آنها اطلاق می‌گردد و شامل افراد قاصر نمی‌شود، و کفر اخص از عدم اسلام است. و در اطلاق کافر عناد با علم موضوعیت دارد چرا که در لغت جحد به معنای انکار با علم به کار برده شده است، فیومی در المصباح المنیر، صفحه ۹۱ ذیل کلمه جَحَدَه می‌فرماید: «حَقَّه و بحقَّه (جَحْدُ آ) و (جَحْوُدُ آ) انکره ولا یکون الاعلی علم من الجاحد به». و جحد در مفردات راغب این گونه معنی گردیده است:

«الجحود نفی مافی القلب اثباته واثبات مافی القلب نفیه».^{۲۴} معنای جحد انکار آنچه در قلب ثابت شده و

اثبات آن چیزی است که در قلب نفی گردیده است.

در المنجد صفحه ۷۹ این طور معنی شده: «جَحَدَ : جَحْدُ آ و جَحْوُدُ آ: کفر به - کذب - حقه و بحقه انکر مع علمه به فهو جاحد».

-روایت ابو عمرو زبیری از امام صادق v:

قال: قلت له: أخبرني عن وجوه الكفر في كتاب الله عز وجل قال: «الكفر في كتاب الله على خمسة أوجه:

فمنها كفر الجحود، والجحود على وجهين؛ والكفر بترك ما أمر الله وكفر البراءة وكفر النعم.

فأما كفر الجحود فهو الجحود بالزبويّة، وهو قول من يقول: لا ربّ ولا

²² . من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۷۷، ح ۱۲۶۲.

²³ . علامه مجلسی (رحمة الله عليه) در روضة المتقين این خطبه را یکی از بهترین خطبه‌ها دانسته است و سفارش بر مداومت بر آن نموده است: «وهذه الخطبة والخطبة الكبيرة التي رواها الكليني فيالصحيح عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر v من أحسن الخطبالمروية فينبغي المداومة عليهما» روضة المتقين، ج ۲، ص ۶۰۶.

²⁴ . مفردات غريب القرآن، ص ۸۸.

جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ، وَهُوَ قَوْلُ صَنَفَيْنِ مِنَ الزَّنَادِقَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: الدَّهْرِيَّةُ وَ هُم
الَّذِينَ يَقُولُونَ: (وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ).^{٢٥} وَ هُوَ دِينَ
وَضَعُوهُ لِأَنْفُسِهِمْ بِالِاسْتِحْسَانِ عَلَى غَيْرِ تَثْبُتٍ مِنْهُمْ وَلَا تَحْقِيقٍ لِشَيْءٍ مِمَّا يَقُولُونَ
قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ)^{٢٦} أَنْ ذَلِكَ كَمَا يَقُولُونَ
وَ قَالَ: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا
يُؤْمِنُونَ)؛^{٢٧} يَعْنِي بِتَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى.

فَهَذَا أَحَدُ وَجُوهِ الْكُفْرِ.

وَأَمَّا الْوَجْهُ الْآخَرُ مِنَ الْجُحُودِ عَلَى مَعْرِفَةٍ وَهُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاحِدُ وَهُوَ يَعْلَمُ
أَنَّهُ حَقٌّ، قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا
أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا)^{٢٨} وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (وَ كَانُوا
مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ
فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ)^{٢٩} فَهَذَا
تَفْسِيرُ وَجْهِ الْجُحُودِ...».^{٣٠}

ابو عمرو گوید به امام صادق^٧ عرض کردم انواع کفر را در قرآن برایم گزارش فرمایید. فرمود: کفر در قرآن بر
پنج وجه است: کفر انکار که خود دو گونه است، کفر به ترک فرامین خداوند، کفر برائت و کفر نعمت‌ها. کفر
جحد، انکار ربوبیت الهی است و این سخن کسانی است که می‌گویند: نه پروردگاری هست و نه بهشتی و نه
دوزخی، و این سخن دو گروه از زندیق‌ها است که به آنان دهریه گویند و اینها کسانی هستند که می‌گویند: روزگار
ما را نابود می‌کند، این آئینی است که خود بدون تحقیق و بررسی و بر پایه هواها ساخته‌اند. خداوند درباره ایشان
می‌فرماید: آنان تنها حدس و گمان دارند. و فرمود: آنان کفر پیشه ساختند، تفاوتی نمی‌کند چه آنها را انذار کنی و
چه انذار نکنی، ایمان نخواهند آورد. یعنی توحید خداوند را نمی‌پذیرند. این يك قسم از اقسام کفر است. گونه دیگر
کفر انکار از روی شناخت است که با علم به حق و حقیقت آن را انکار می‌کند. خداوند فرموده است: آن را انکار
کردند با آن‌که بدان یقین داشتند و این تنها از روی ستمگری و برتری‌جویی است. و نیز خداوند فرموده است: آنان
پیش از این بر کافران طلب پیروزی و گشایش داشتند، اما آن‌گاه که حقیقت را شناختند بدان کفر ورزیدند. پس

²⁵ . سوره جاثیه، آیه ٢٤ .

²⁶ . سوره جاثیه، آیه ٢٤ .

²⁷ . سوره بقره، آیه ٦ .

²⁸ . سوره نمل، آیه ١٤ .

²⁹ . سوره بقره، آیه ٨٩ .

³⁰ . الکافی، ج ٢، ص ٣٨٩، ح ١ .

نفرین خداوند بر کافران باد. این تفسیر دو وجه جحد است.

با توجه به این که در این روایت امام ۷ به آیاتی از قرآن تمسک و استشهدا نموده‌اند، مناسب است در این اینجا اشاره‌ای نیز به بحث تفسیری این آیات که مؤید مدعای ما می‌باشد داشته باشیم. صاحب تفسیر المیزان در ذیل آیه ۲۳ سوره جاثیه: (أَفَرَأَيْتَ مَنْ آتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ...) می‌فرماید مراد از این آیه با توجه به این که خداوند سبحان کلمه (إِلَهَهُ) را مقدم بر کلمه (هَوَاهُ) قرار داده است، این است که، آنانی که خداوند را انکار می‌کنند می‌دانند که خدایی وجود دارد و باید او را عبادت نمایند، لیکن با توجه به همین علم هوای خویش را جایگزین خداوند می‌نمایند و آن را عبادت می‌کنند، بنابراین چنین شخصی با علم به خداوند سبحان کافر به خداوند می‌باشد لذا خداوند در ادامه آیه فرماید: (وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ...) یعنی این که چنین شخصی از طرف خداوند گمراه شده است و این گمراهی از طرف ذات باری تعالی به جهت تبعیت کردن کافر از هوی نفس می‌باشد با این که علم به خداوند سبحان و وجوب بندگی او داشته است.^{۳۱}

از آنچه که صاحب المیزان بیان داشتند نتیجه می‌گیریم که اولاً کفر به معنای منکر با علم است و ثانیاً اضلال و گمراهی کافر به جهت علم داشتن او به خداوند سبحان است و این اضلال مترتب و مستقر بر علم خود کافر است نه این که بگوییم خداوند با توجه به علم خودش نسبت به حال این کافر او را گمراه کرده است.
۳. سومین شاهد بر مدعای ما لغت است، زیرا کفر در لغت به معنای پوشاندن است.
راغب اصفهانی در معنای کفر می‌گوید:

الكفر في اللغة: ستر الشيء، و وصف الليل بالكافر لستره الاشخاص،
والزراع لستره البذر في الارض... كفر النعمة وكفرانها: سترها بترك
اداء شكرها؛^{۳۲}

کفر در لغت به معنای پوشاندن است، شب را از آن جهت کافر گویند که اشخاص را می‌پوشاند، و کشاورز را از آن روی کافر گویند که بذر را در زمین پنهان می‌کند. ... کفر نعمت، یعنی پوشاندن و مخفی کردن نعمت به اینکه شکر آن را به‌جا نیاورد.

همچنین در الصحاح کفر چنین معنا شده است:

«الكافر: الليل المظلم؛ لانه ستر كل شيء بظلمته، والكافر: الذي كفر
درعه بثوب؛ أي غطاه ولبسه فوقه، وكل شيء غطى شيئاً فقد كفره. قال ابن

³¹ . الميزان، ج ۱۸، ص ۱۶۷ - ۱۷۶.

³² . مفردات غريب القران، ص ۴۳۳.

السكّيت: ومنه سمى الكافر؛ لأنّه يستر نعم الله عليه... والكافر: الزارع؛
لأنّه يغطّي البذر بالتراب»؛³³

کافر یعنی شب تاریک، زیرا با تاریکی خود همه چیز را می‌پوشاند. کافر یعنی کسی که با لباس زرهش را پوشاند
یعنی لباس را بر روی زره پوشاند. هر چیزی که چیز دیگری را بپوشاند می‌گویند: کفره.

ابن سکیت گفته است کافر نیز به همین جهت کافر نامیده شده، زیرا نعمت‌های خداوند را مخفی می‌کند و نیز به
کشاورز کافر گویند، زیرا بذر را با خاک می‌پوشاند.

فیروزآبادی در قاموس در معنای کفر نوشته است :

«... و کفر نعمة الله، وبها كُفُوراً وكُفُوراناً: جدها وسترها. وكافره حقّه:
جده. والمكفّر كمعظمّ: المجود النعمة مع إحسانه. وكافر: جاحد لأنعم
الله تعالى»؛³⁴

نعمت‌های خدا را کافر شد یعنی آن را انکار کرد و پوشاند، حق او را کافر شد یعنی حق او را منکر شد. مکفر به
کسی گویند که با آن‌که نیکی می‌کند، نعمت‌ها و خوبی‌هایش انکار می‌شود. کافر یعنی کسی که نعمت‌های خدا را
انکار می‌کند.

و این منظور در لسان العرب همان مطلب فیروزآبادی را به‌صورت کامل آورده است.³⁵

روشن است که پوشاندن بدون آگاهی نیست به کسی که چیزی را می‌داند و انکار می‌کند می‌گویند پوشاننده است، اما
بر غافل بی‌خبر که جز باورهای باطل به چیزی آگاهی ندارد نمی‌گویند پوشاننده است.
در تعلیقه کتاب قوانین در مبحث عدم جواز تقلید در اصول دین چنین آمده است :

... بل نقول، يظهر من لفظ الكافر هو المقصّر، فيكون القاصر خلاف
الظاهر، وخلاف المتبادر من هذا اللفظ، فيكون محكوماً بعدم ارادته منه.
و وجه هذا الظهور أنّ الكافر مشتقّ من الكفر؛ بمعنى الستر، وهو فعل
اختياري صادر عن قصد وشعور، فلا بدّ أن يكون المراد من الكافر من يكون
كفره كذلك، ولا يكون ذلك إلا كفر المقصّر لا القاصر؛ فإنّ كفر القاصر
انكفار لا كفر، نظير الفرق بين الاستتار والستر، والانجعال والجعل،

³³ . الصحاح، ج ١، ص ٦٥١.

³⁴ . قاموس المحيط، ص ٤٢٤.

³⁵ . لسان العرب، ج ١٢، ص ١١٨.

گوییم ظهور واژه کافر در مقصر است و قاصر خلاف ظاهر و خلاف متبادر از لفظ است. پس قطعاً از واژه کافر، قاصر اراده نمی‌شود. دلیل این ظهور ادعا شده این است که کافر از کفر به معنای پوشاندن و مخفی کردن، مشتق شده است و مخفی کردن فعل اختیاری از روی قصد و آگاهی است، پس می‌بایست مراد از کافر نیز چنین چیزی باشد و این تنها بر مقصر صادق است نه بر قاصر. زیرا کفر قاصر حقیقتاً پوشاندن نیست بلکه انکفار (پوشانده شده) است مانند تفاوت استتار و ستر، انجعال و جعل و انکسار و کسر [که در همه اینها در فعل ثلاثی، قصد و شعور نهفته است ولی در فعل مزید چنین نیست].

نتیجه‌گیری و تحقیق

با توجه به معنای کفر و کافر در کتاب و سنت و لغت که ظهور در جحد و جاحد داشت و شامل کسی می‌گردید که با توجه به علمش به حقانیت اسلام و اتمام حجت بر او باز هم اصرار بر کفر و براءت از اسلام و انکار آن می‌نماید، نتیجه می‌گیریم که غیر مسلم شامل همه افراد غیر مسلمان قاصر می‌باشد و کفر اخص مطلق از عدم اسلام است و شامل همه غیر مسلمانها نمی‌گردد.

فصل دوم

عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان

36 . حدیقة الاصول، تعلیقة علی القوانین، ج ۲، ص ۱۷۰.

چنان که گذشت فقیهان همه مذاهب اسلامی بر این عقیده‌اند که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و معنای کافر را عام گرفته‌اند که شامل مقصر و قاصر می‌شود، بلکه تصریح کردند که تمامی اصناف کفار در این مسأله مشترکند. آرای آنها را در پیش از این آوردیم.

در این فصل به نقد و بررسی این دیدگاه می‌پردازیم.

مستندات مشهور را می‌توان به سه دسته ذیل تقسیم کرد :

گروه نخست، روایات خاصه‌ای است که بر این مضمون گواهی می‌دهد.

دومین دلیل، روایات عامه‌ای است که بدان استناد می‌شود.

دلیل سوم، اجماعاتی است که در این مسأله ادعا شده و مورد استناد قرار می‌گیرد.

اینک به بررسی این ادله می‌پردازیم.

یکم. روایات خاصه

روایتهای خاصه که می‌تواند مستند این رأی قرار گیرد، هفت طایفه است.

دسته اول: منع ارث کافر از مسلمان

سه روایت بر این مضمون دلالت می‌کند :

۱. وعنه، عن الحسن بن صالح، عن أبي عبدالله^۷ قال: المسلم يحجب الكافر، ويرثه، والكافر لا يحجب المسلم ولا يرثه؛^{۳۷}

امام صادق^۷ فرمود: مسلمان جلوی ارث کافر را می‌گیرد و خود ارث می‌برد ولی کافر جلوی ارث مسلمان را نمی‌گیرد و ارث نمی‌برد.

۲. وباسناده، عن الحسن بن علي الخزاز، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة، عن أبي عبدالله^۷: لا يرث الكافر المسلم...؛^{۳۸}

امام صادق^۷ فرمود: کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

۳. وباسناده، عن علي بن الحسن بن فضال، عن محمد بن عبدالله بن زرارة، عن القاسم بن عروة، عن أبي العباس قال: سمعت أبا عبدالله^۷ يقول: لا يتوارث أهل ملتين يرث هذا هذا ويرث هذا هذا إلا أن المسلم يرث الكافر والكافر لا يرث المسلم؛^{۳۹}

ابی العباس گفت: شنیدم که امام صادق^۷ فرمود: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند، مسلم از مسلم و کافر از کافر ارث می‌برد، لیکن مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

معنای کافر در این روایت‌ها غیر مسلمان نیست که شامل قاصر و مقصر گردد، بلکه به‌قراینی که در فصل نخست آوردیم کافر اختصاص به مقصر دارد. از این رو نمی‌توان ادعای عام فقیهان را به این احادیث مستند ساخت.

دسته دوم: منع ارث مشرک از مسلمان

در این زمینه به دو روایت استدلال می‌شود :

۱. وباسناده، عن زرعة، عن سماعة، عن أبي عبدالله^۷، قال: سألته عن المسلم، هل يرث المشرك؟ قال: نعم، فأما المشرك فلا يرث المسلم؛^{۴۰}

سماعه گوید از امام صادق^۷ پرسیدم آیا مرد مسلمان از مشرک ارث می‌برد؟ فرمود: بلی، ولی مشرک از مسلمان

37 . وسائل الشيعة، ج ۲۶، ص ۱۱، ح ۰۲.

38 . همان، ص ۱۲، ح ۰۳.

39 . همان، ص ۱۵، ح ۰۱۵.

40 . همان، ص ۱۳، ح ۰۵.

ارث نمی‌برد.

۲. ورواه الشيخ باسناده، عن يونس، عن زرعة، عن سماعة، عن أبي عبدالله^۷ قال: سألت ابا عبدالله^۷ عن الرجل المسلم هل يرث المشرك؟ قال: نعم، ولا يرث المشرك المسلم؛^{۴۱}

سماعه گوید از امام صادق^۷ پرسیدم آیا مرد مسلمان از مشرک ارث می‌برد؟ فرمود: بلی، ولی مشرک از مسلمان ارث نمی‌برد.

درباره این روایت‌ها به دو نکته باید توجه کرد :

۱. این دو روایت بر حسب ظاهر اگر نگوییم قطعاً، يك روایت‌اند زیرا سؤال کننده، پاسخ دهنده و مضمون یکی است و اختلاف اندك دو مضمون ضرری به وحدت نمی‌رساند.
۲. این روایت‌ها نیز همچون دسته نخست اختصاص به مشرکان مقصر دارد که از روی علم و عمد و تقصیر به شرک رو آورده‌اند و شامل شرک بر خاسته از غفلت و قصور نمی‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید :
(إِنَّمَا آلمُشْرِكُونَ نَجَسٌ)؛^{۴۲}

همانا مشرکان نجس و پلیدند.

و چون «المشركون» جمع با الف و لام است دلالت دارد بر اینکه هر جا شرک هست نجاست و خبائثت روحی نیز هست و روشن است که این خبائثت روحی و پلیدی را نمی‌توان به افراد غافل و قاصر نسبت داد. همچنان که غفلت مانع از کیفر و عقوبت می‌گردد، مانع از اسباب موجب آن نیز می‌شود. بنابراین دعوی عموم از این روایت‌ها نمی‌توان داشت.

دسته سوم: نفی ارث میان اهل دو ملت [دین]

چهار روایت بر این مفهوم دلالت می‌کند :

۱. وباسناده، عن موسى بن بكر، عن عبد الرحمن بن أعين، عن أبي عبدالله^۷ قال: «لا يتوارث أهل ملّتين، نحن نرثهم ولا يرثونا، إن الله عزّوجلّ لم يزدنا بالإسلام إلا عزّاً»؛^{۴۳}

امام صادق^۷ فرمود: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند، ما از آنان ارث می‌بریم ولی آنان از ما ارث

⁴¹ . همان، ذیل ح ۵ .

⁴² . سوره توبه، آیه ۲۸ .

⁴³ . وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۳، ح ۶ .

نمی‌برند. خداوند با انتخاب اسلام بر عزّت ما افزوده است.

۲. محمّد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن أبي عمير، عن جميل، و هشام، عن أبي عبدالله^۷، أنه قال فيما روى الناس عن النبي^۹ أنه قال: «لا يتوارث أهل ملّتين، قال: نرثهم ولا يرثونا، إنّ الإسلام لم يزد في حقّه إلا شدة»؛^{۴۴}

امام صادق^۷ فرمود: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند، ما از آنها ارث می‌بریم ولی آنها از ما ارث نمی‌برند. اسلام درباره آنان بر شدت و سخت‌گیری افزوده است.

۳. و باسناده، عن علي بن الحسن بن فضال، عن محمد بن عبدالله بن زرارة، عن القاسم بن عروة، عن أبي العباس، قال: سمعت أبا عبدالله^۷ يقول: «لا يتوارث أهل ملّتين، يرث هذا هذا، ويرث هذا هذا، إلا أنّ المسلم يرث الكافر، والكافر لا يرث المسلم»؛^{۴۵}

امام صادق^۷ فرمود: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند، لیکن مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

۴. وباسناده، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن عبدالله ابن جبلة، عن (ابن بكير)، عن عبد الرحمن بن أعين، قال: سألت أبا عبدالله^۷ عن قوله^۹: «لا يتوارث أهل ملّتين» قال: فقال أبو عبدالله^۷: «نرثهم ولا يرثونا، إنّ الإسلام لم يزد في ميراثه إلا شدة»؛^{۴۶}

عبدالرحمن بن اعین گوید: از امام صادق^۷ درباره این سخنشان که فرموده‌اند: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند. سؤال کردم؟ فرمود: ما از آنان ارث می‌بریم، ولی آنان از ما ارث نمی‌برند. اسلام درباره آنان بر سخت‌گیری در ارث افزوده است.

در توضیح این روایت‌ها باید گفت مراد از دو ملت: ملت کفر و ملت اسلام است، نه ملت اسلام و ملت غیر اسلام از سایر ملل چرا که اولاً اگر منظور عدم توارث بین ملت اسلام و ملت غیر اسلام بود باید در تعبیر می‌فرمود: «لا یکون التوارث بین الملل» و ثانیاً کفر ملت واحد معرفی شده است. چنان‌که صاحب مفتاح

۴۴. همان، ص ۱۵، ح ۱۴.

۴۵. همان، ح ۱۵.

۴۶. همان، ح ۱۷.

الكرامه فرموده است :

امام صادق ^۷ كفر را ملت واحد معرفى کرده است و قرآن نیز بر این حقیقت دلالت دارد آنجا که می‌فرماید :
(فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ) ^{۴۷} و بعد از حق جز گمراهی چیست؟ ^{۴۸}

پس منظور اسلام و عدم اسلام نیست، بلکه اسلام و کفر است. و کفر چنان‌که گذشت به معنای کافر مقصر و معاند است و شامل قاصر و غافل نمی‌گردد. گذشته از آن‌که در روایت سوم یعنی روایت ابوالعباس دو ملت تفسیر شده بود به مسلم و کافر آنجا که فرمود : لا يتوارث اهل ملتین إلا أن المسلم يرث الكافر والكافر لا يرث المسلم.

دسته چهارم: منع ارث ذمی از مسلمان

بر این مضمون دو روایت دلالت دارد.

۱. محمد بن علی بن الحسین، باسناده، عن الحسن بن محبوب، عن أبي ولاد، قال : سمعت أبا عبدالله ^۷ يقول: المسلم يرث امرأته الذمیه، و هی لا ترثه؛ ^{۴۹}

امام صادق ^۷ فرمود: مسلمان از زن ذمی‌اش ارث می‌برد، ولی آن زن از مسلمان ارث نمی‌برد.

۲. محمد بن یعقوب، عن أحمد بن محمد - یعنی العاصمی - ، عن علی بن الحسن التیمی، عن أخیه أحمد بن الحسن، عن أبیه، عن جعفر بن محمد، عن ابن رباط رفعه، قال: قال امیرالمؤمنین ^۷، لو أن رجلاً ذمیاً أسلم، و أبوه حی، و لأبیه ولد غیره، ثم مات الاب، ورثه المسلم جميع ماله، ولم يرثه ولده ولا امرأته مع المسلم شیئاً؛ ^{۵۰}

امیرمؤمنان ^۷ فرمود: اگر مرد ذمی مسلمان شود و پدرش زنده باشد و فرزندان دیگر نیز غیر از او داشته باشد سپس پدر بمیرد، فرزند مسلمان تمام اموال را به ارث می‌برد و فرزندان و همسر او با وجود فرزند مسلم چیزی را به ارث نمی‌برند.

درباره این روایت‌ها باید گفت :

47 . سوره یونس، آیه ۳۲ .

48 . مفتاح الكرامة، ج ۸، ص ۱۸ .

49 . وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۱، ح ۱ .

50 . همان، ص ۲۴، ح ۱ .

اولاً. مورد آنها خاص است، زیرا مورد روایت اول زوجه است و مورد روایت دوم فرزند و همسر و نمی‌توان از آن، قاعده کلی استفاده کرد.

ثانیاً. مورد آنها ذمی و ذمیّه است که در زمان غیبت مورد ابتلا نیست، زیرا یا توان بر عقد ذمه نیست، و یا این که مشروعیت آن اختصاص به عصر حضور دارد، که رأی ما بر این است. بنابراین نمی‌توان به این روایت‌ها حتی در مورد خاص آنها استدلال کرد.

اگر گفته شود حکم این دو روایت به غیر ذمی یعنی مستأمن و معاهد که در زمان غیبت نیز محقق می‌شود، با تنقیح مناط تعمیم می‌یابد چرا که استیمنان و معاهده نیز مانند ذمه احترام در جان و عرض و مال و سایر حقوق اجتماعی را سبب می‌شود و اگر ذمی با این که حقوقش محترم است ولی از مسلمان ارث نمی‌برد، مستأمن و معاهد نیز چنین خواهد بود. به سخن دیگر اگر عقد ذمه که مناط احترام حقوق اجتماعی اهل ذمه بود، سبب نمی‌شود که از مسلمان ارث برد در باب استیمنان و معاهده نیز چنین است. بلکه می‌توان از راه اولویت بدین مسأله قائل شد، زیرا ذمی با این که جزیه می‌پردازد نمی‌تواند از مسلمان ارث برد پس دیگر غیر مسلمانان از قبیل مستأمن و معاهد که جزیه نیز نمی‌پردازند، به طریق اولی ارث نخواهند بُرد.

در پاسخ این سخن خواهیم گفت :

اولاً. الغای خصوصیت چه رسد به اولویت ممنوع است، زیرا تفاوتی آشکار میان اهل ذمه و سایر غیر مسلمانان از قبیل مستأمن و معاهد در برخی از موارد است. که محل بحث نیز از آن قبیل است در این روایت‌ها زوجه اهل ذمه و ولد ذمی از ارث ممنوع شده‌اند و ظاهر مرفوعه آن است که مراد از ولد، ولد صغار است و از آن رو که زوجه و ولد صغار اهل ذمه از جزیه معافند، محتمل است ممنوعیت از ارث در مقابل این امتیاز باشد. ولی این معافیت در مورد مستأمن و معاهد نیست و لذا ممنوعیت از ارث نیز معنا ندارد.

ثانیاً. تعمیم حکم ذمی به غیر ذمی، مبتنی بر آن است که دلیل و مستند حکم در مورد اهل ذمه تمام باشد ولی چنین نیست. زیرا حدیث دوم به خاطر رفع و مجهول بودن این رباط ضعیف است و حدیث اول گرچه سندش صحیح است ولی تردیدی جدی در اعتبار آن وجود دارد، زیرا لازمه پذیرفتن آن عدم ارث زوجه غیر مسلمان اعم از ذمی و غیر ذمی می‌باشد. و این لازمه موجب تقیید و تخصیص در روایات فراوان وارد شده در ارث زوجه از زوج است که از نظر عقلاً تخصیص و تقیید روایات فراوان با يك خبر ولو سندش صحیح باشد، جای تأمل و تردید دارد. ثالثاً. بر فرض پذیرفتن تعمیم محتمل است ممنوعیت اختصاص به زمان حضور داشته باشد چنان که ذمه اختصاص به آن زمان دارد. چرا که ذمه مربوط به پس از دعوت ابتدایی و پیش از مقاتله و نبرد است و رأی مشهور و مختار آن است که دعوت ابتدایی اختصاص به زمان حضور دارد. بنابراین تعمیم نیز به همان زمان اختصاص خواهد داشت.

رابعاً. اگر تعمیم را به غیر اهل ذمه بپذیریم و آن را مختص زمان حضور ندانیم، این صحیحه با این دو مرسله

معارضه خواهد داشت.

۱. وعن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي نجران، عن غير واحد، عن أبي عبدالله^۷ في يهودي أو نصراني يموت، وله أولاد مسلمون وأولاد غير مسلمين، فقال: «هم على مواريثهم»؛^{۵۱}

از امام صادق^۷ درباره یهودی یا مسیحی که فوت شده است و دارای فرزندان مسلمان و غیر مسلمان می‌باشد، سؤال شد فرمود: آنان ارث می‌برند.

۲. وفي (المقنع) قال: قال أبو عبدالله^۷ - في الرجل النصراني (تكون) عنده المرأة النصرانية، فتسلم، أو يسلم، ثم يموت أحدهما، قال: «ليس بينهما ميراث»؛^{۵۲}

امام صادق^۷ درباره مرد مسیحی که زنی مسیحی دارد و یکی از آنها مسلمان شود و سپس یکی از آنها بمیرد فرمود: میان آنان توارث نیست.

مرسله ابن ابی نجران، از آن رو که از افراد متعدد نقل شده [یعنی غیر واحد من اصحابنا] مانند صحیح است و معتبر می‌باشد، و مرسله صدوق نیز از آن رو که نسبت جزمی به معصوم دارد و با مرسله ابن ابی نجران نیز تقویت می‌شود اعتبار خواهد داشت. گرچه برای معارضه، مرسله ابن ابی نجران کفایت می‌کند. با توجه به معارضه، ترجیح با مرسله خواهد بود زیرا با اطلاقات قرآن و سنت سازگار است.

دسته پنجم: عدم ارث یهودی و نصرانی از مسلمان
در این مضمون به سه روایت می‌توان استناد کرد:

۱. وبإسناده، عن عاصم بن حميد، عن محمد بن قيس، عن أبي جعفر^۷ قال: سمعته يقول: «لا يرث اليهودي والنصراني المسلمین، ويرث المسلمون اليهود والنصارى»؛^{۵۳}

محمد بن قیس گوید از امام باقر^۷ شنیدم که می‌فرمود: یهودی و نصرانی از مسلمانان ارث نمی‌برند، ولی مسلمانان از یهود و نصارا ارث می‌برند.

۲. عبدالله بن جعفر في (قرب الاسناد)، عن عبدالله بن الحسن، عن علي بن

⁵¹ . وسائل الشيعة، ج ۲۶، ص ۲۴، ح ۲.

⁵² . همان، ج ۲۶، ص ۱۴، ح ۱۲.

⁵³ . همان، ص ۱۳، ح ۷.

جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر^۷ قال: سألته عن نصرانی یموت ابنه وهو مسلم، هل یرث؟ فقال: «لا یرث أهل ملّة»؛^{۵۴}

علی بن جعفر گوید: از امام کاظم^۷ پرسیدم که مردی نصرانی فرزند مسلمانش از دنیا می‌رود، آیا از او ارث می‌برد؟ فرمود: پیروان دیگر کیش‌ها از مسلمان ارث نمی‌برند.

۳. محمد بن علی بن الحسین باسناده، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عبد الملك بن أعین ومالك بن أعین جميعاً، عن أبي جعفر^۷ قال: سألته عن نصرانی مات، وله ابن أخ مسلم، وابن أخت مسلم، وله أولاد وزوجة نصاری، فقال: «أرى أن يعطي ابن أخيه المسلم ثلثی ما تركه، ويعطي ابن أخته المسلم ثلث ما ترك إن لم یكن له ولد صغار، فإن كان له ولد صغار فإن علی الوارثین أن ینفقا علی الصغار ممّا ورثا عن أبیهم حتّی یدركوا»، قيل له: كيف ینفقان علی الصغار؟ فقال: «یخرج وارث الثلثین ثلثی النفقة، ویخرج وارث الثلث ثلث النفقة، فإذا أدركوا قطعوا النفقة عنهم»، قيل له: فإن أسلم أولاده وهم صغار؟ فقال: «یدفع ما ترك أبوهم إلى الإمام حتّی یدركوا، فإن أتمّوا علی الإسلام إذا أدركوا دفع الإمام میراثه إليهم، وإن لم یتّمّوا علی الإسلام إذا أدركوا دفع الإمام میراثه إلى ابن أخيه وابن أخته المسلمین، یدفع إلى ابن أخيه ثلثی ما ترك، ویدفع إلى ابن أخته ثلث ما ترك»؛^{۵۵}

مالك بن اعین گوید: از امام باقر^۷ درباره مرد مسیحی پرسیدم که از دنیا رفته و برادرزاده مسلمان و خواهرزاده مسلمان دارد و نیز فرزندان و همسر مسیحی؟ فرمود: دو سوم ترکه به برادرزاده و يك سوم آن به خواهرزاده مسلمان می‌رسد. البته در صورتی که این مرد مسیحی فرزندان خردسال ندارد. ولی اگر فرزندان خردسال دارد وارثان مسلمان باید نفقه و خرجی این فرزندان را از سهم ارث خود بپردازند تا به سن بلوغ رسند؟ گفته شد چگونه هزینه و انفاق کنند؟ فرمود کسی که دو سوم اموال را به ارث برده دو سوم خرجی را بپردازد و کسی که يك سوم سهم برده يك سوم خرجی را بپردازد. و وقتی کودکان به سن بلوغ رسیدند انفاق بر آنها قطع می‌گردد. گفته شد اگر کودکان در کودکی مسلمان شوند چه حکمی دارد؟ فرمود: ترکه پدر نزد امام می‌ماند تا به سن بلوغ رسند آن‌گاه اگر

۵۴. همان، ص ۱۸، ح ۲۴.

۵۵. همان، ص ۱۸، ح ۱.

در سن بلوغ بر اسلام باقی ماندند، امام اموال را به آنان بر می‌گرداند و اگر در زمان بلوغ بر اسلام باقی نمانند اموال را به برادرزاده و خواهرزاده می‌پردازند. دو سوم ترکه به برادرزاده و يك سوم به خواهرزاده می‌رسد. در پاسخ به این روایت‌ها باید گفت :

اولاً. صحیحه محمد بن قیس و خبر علی بن جعفر گرچه به صراحت دلالت دارند بر عدم ارث یهودی و نصرانی از مسلمان، لیکن با مرسله ابن ابی نجران که پیش از این نقل شد معارضه دارند و از آن رو که مرسله با اطلاق کتاب و سنت در ارث اولاد سازگار است ترجیح با مرسله خواهد بود، علاوه آن که مرسله نقل‌های متعدد دارد [عن غیر واحد من اصحابنا] ولی صحیحه تنها از عاصم بن حمید نقل شده است.

شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام^{۵۶} از تعارض

چنین پاسخ می‌گوید که مراد از جمله «هم علی مواریثهم» در مرسله ابن ابی نجران ارث یهودیان و مسیحیان در میان خودشان است و اگر بگوییم مراد ارث‌بری از مسلمان است مرسله به صورت تقیه صادر شده است.

در پاسخ شیخ الطائفه^۱ باید گفت: مرسله را به صورت فوق معنا کردن، یعنی ارث‌بری غیر مسلمانان در میان خودشان، خلاف ظهور روایت است و شیخ نیز بر این مطلب تصریح دارد و اما حمل بر تقیه در صورتی است که پیش از آن يك طرف معارضه موافق با قرآن و سنت نباشد. و مرسله ابن ابی نجران، با اطلاقات کتاب و سنت سازگار است، و نوبت به ترجیح به مخالفت با عامه نمی‌رسد.

ممکن است گفته شود، آن دو روایت در مقام معارضه رجحان دارند؛ زیرا شهرت فتوایی در میان اصحاب بر طبق آن است ولی این سخن نادرست است، زیرا موضوع شهرت در عبارات فقها کفر است ولی در این روایت‌ها موضوع یهودی و نصرانی است و از سوی دیگر با توجه به نقل متعدد مرسله در میان اصحاب [عن غیر واحد من اصحابنا] نمی‌توان پذیرفت که رأی مقابل مشهور باشد. چرا که در عصر حضور نقل روایت خود گواهی بر عمل و افتاء بر طبق آن است، و این تعبیر دلالت می‌کند گروه بسیاری از اصحاب ائمه در عصر حضور بر مضمون مرسله ابن ابی نجران عمل می‌کرده‌اند، بر این اساس چگونه می‌توان گفت رأی دیگر از شهرت عملی و فتوایی برخوردار بوده است.

ثانیاً. درباره روایت مالک بن اعین یعنی حدیث سوم باید همان مطلبی را گفت که مقدس اردبیلی پس از نقل این روایت گفته است :

این روایت با قوانین ناسازگار است و باید آن را کنار نهاد، زیرا از صحت برخوردار نیست مالک بن اعین توثیق نشده بلکه مذموم است. علامه در کتاب خلاصه^{۵۷} از کشی نقل

۵۶ . تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۳۷۱، ذیل روایت ۱۳۲۷.

۵۷ . خلاصه الاقوال، ص ۴۱۱.

می‌کند که فرموده است: مالک بن اعین شیعه نیست بلکه علی بن احمد عقیقی او را از مخالفان شمرده است. پس باور به صحیح بودن این روایت چنان‌که صاحب غایة المراد^{۵۸}

و مختلف^{۵۹} گفته‌اند دشوار است و ممکن است

مراد آنها این باشد که این روایت تا مالک صحیح است. و در این صورت نمی‌توان به چنین روایتی در مسائل مخالف قوانین تمسک جست.

علاوه آن‌که متن روایت اضطراب دارد زیرا ابتدا فرموده است برادرزاده و خواهرزاده تمام ارث را می‌برند و تفصیل نداده که فرزندان وی مسلمان شده‌اند یا نه؟ و سپس حکم کرده اگر فرزندان اسلام آوردند امام سهم آنان را می‌پردازد.

از سوی دیگر در متن روایت وجوب انفاق بر خواهرزاده و برادرزاده نسبت به فرزندان میت مطرح شده است با این‌که نمی‌دانند فرزندان مسلمان شده‌اند. ولی وجوب انفاق بر امام با این‌که می‌داند فرزندان مسلمان شده‌اند مطرح نیست. و این نیز جای تأمل دارد.^{۶۰}

دسته ششم: اسلام آوردن پیش از تقسیم ارث

روایت‌های فراوانی بر این مضمون دلالت دارد که سه حدیث را می‌آوریم:

۱. محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه وعن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، وعن عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد جمیعاً، عن ابن محبوب، عن علی بن رثاب، عن أبی بصیر یعنی: المرادی، قال: سألت أبا عبدالله^{۶۱}، عن رجل مسلم مات وله أم نصرانیّة، وله زوجة وولد مسلمون، فقال: إن أسلمت أمّه قبل أن یقسم میراثه أعطیت السدس، قلت: فإن لم یکن له امرأة، ولا ولد، ولا وارث له سهم فی الكتاب مسلمین، وله قرابة نصراری ممّن له سهم فی الكتاب لو كانوا مسلمین، لمن یكون میراثه؟ قال: إن أسلمت أمّه فإنّ میراثه لها، وإن لم تسلم أمّه، وأسلم بعض قرابته ممّن له سهم فی الكتاب فإن میراثه له، فإن لم یسلم أحد من قرابته فإنّ میراثه للإمام؛^{۶۱}

⁵⁸ . غایة المراد، ج ۳، ص ۵۹۷.

⁵⁹ . مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۷۴، مسألة ۲۳.

⁶⁰ . مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۱، ص ۴۸۴.

⁶¹ . وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۰، ح ۱.

ابو بصیر گوید از امام صادق^۷ درباره مردی مسلمان پرسیدم که مادری مسیحی و همسر و فرزندان مسلمان دارد؟ فرمود: اگر مادر پیش از تقسیم میراث، مسلمان شود يك ششم اموال به وی می‌رسد گفتیم: اگر همسر و فرزند و وارث دیگری که سهم برَد، ندارد، ولی خویشاوندانی مسیحی دارد که اگر مسلمان بودند ارث می‌بردند، در این حال اموال او از آن کیست؟ فرمود: اگر مادر مسلمان شود تمام اموال از آن او خواهد بود و اگر مادر مسلمان نشود و برخی دیگر از خویشاوندان سهم‌بر، مسلمان شوند، ارث از آن وی خواهد بود و اگر کسی مسلمان نشود، اموال از آن امام^۷ خواهد بود.

۲. وعن علی، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عبدالله بن مسکان، عن أبی عبدالله^۷، قال: من أسلم علی میراث قبل أن یقسم فله میراثه، وإن أسلم وقد قسم فلا میراث له؛^{۶۲}

امام صادق^۷ فرمود: هر کس پیش از تقسیم میراث، مسلمان شود ارث خواهد داشت، ولی اگر پس از تقسیم ارث مسلمان شود سهمی ندارد.

۳. وعنه، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن أبان الأحمر، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما^۸، قال: من أسلم علی میراث (من) قبل أن یقسم فهو له، ومن أسلم بعد ما قسم فلا میراث له، ومن أعتق علی میراث قبل أن یقسم المیراث فهو له، ومن أعتق بعد ما قسم فلا میراث له، وقال: فی المرأة إذا أسلمت قبل أن یقسم المیراث: فلها المیراث؛^{۶۳}

امام باقر یا امام صادق^۸ فرمودند: اگر کسی پیش از تقسیم ارث مسلمان شود سهم می‌برد، ولی اگر پس از تقسیم ارث مسلمان شود سهمی ندارد. اگر برده‌ای پیش از تقسیم ارث آزاد شود ارث می‌برد، ولی اگر پس از تقسیم ارث آزاد گردد سهم ارث ندارد. و فرمود: اگر زن پیش از تقسیم ارث مسلمان گردد ارث خواهد داشت.

این روایت‌ها گرچه تعدادش فراوان است و به صورت مستفیض نقل شده است لیکن از جهت دلالت مشکل دارد، زیرا این روایت‌ها بر مانعیت کفر و حاجب بودن اسلام دلالت ندارد بلکه با فراغ از این امر، حکم مسأله را بیان می‌کند، به سخن دیگر در مقام بیان این نکته نیست که مانع، کفر است یا عدم الاسلام و از این جهت ساکت است، بدین جهت نمی‌توان بر اینها استناد کرد.

ممکن است گفته شود در صحیحہ ابی بصیر که نخستین روایت این دسته است، مفروض مادر مسیحی و

۶۲ . همان، ص ۲۱، ح ۲.

۶۳ . همان، ص ۲۱، ح ۳.

خویشاوندان مسیحی است که از ارث محروم می‌شوند و در این روایت استفسار نشده که مسیحی بودن آنها از روی عناد و انکار است یا بر پایه قصور بوده است. به تعبیر دیگر ظاهر این روایت دلالت دارد که مانع از ارث عدم الاسلام است نه کفر.

در پاسخ باید گفت: ظاهر صحیح آن است که کفر مادر مسیحی از روی تقصیر است چرا که با فرض اسلام آوردن فرزندان، عروس و نوه، باقی ماندن او بر کفر از روی عناد و انکار است و گرنه چگونه با این همه علایم و شواهد از آیین خود بر نگشته است. نمونه‌هایی در تاریخ اسلام نشان از این دارد که مادر پس از اسلام آوردن فرزند مسلمان می‌شده است.

زکریا بن ابراهیم می‌گوید:

من مسیحی بوده و سپس مسلمان شدم و در هنگام حج امام صادق^۷ را زیارت کردم و جریان اسلام آوردن خود را تشریح کردم. آن‌گاه از حضرت درباره پدر و مادر و خانواده‌ام که مسیحی هستند پرسیدم که با آنان چگونه رفتار کنم؟ فرمود اگر از گوشت خوک استفاده نمی‌کنند، هم غذایی با آنان مانعی ندارد و به مادرت بسیار نیکی کن و کارهای او را به دیگری واگذار مکن و خود انجام ده. پس از بازگشت وقتی مادرم این رفتار را دید پرسید چه اتفاقی افتاده که رفتارت دگرگون شده است گفتم فرزند پیامبر چنین به من توصیه کرده است مادر می‌گوید این بهترین دین است و مسلمان می‌شود و همان شب از دنیا می‌رود.^{۶۴}

درباره خویشاوندان مسیحی که در ذیل روایت آمده نیز همین مسأله صادق است؛ زیرا خویشاوندانی که سهم آنان در قرآن تعیین شده خویشاوندان نزدیک از قبیل پدر و مادر، فرزندان و خواهران و برادرانند و کفر آنان با این‌که برخی از اعضای خانواده اسلام اختیار کرده‌اند نمی‌تواند از روی قصور باشد، بلکه از روی تقصیر خواهد بود. و لاقلاً با وجود این احتمال دیگر نمی‌توان به روایت استناد جست به سخن دیگر ممنوعیت آنان از ارث به جهت مسیحی بودن نیست بلکه به جهت مؤمن نبودن است و شاید سؤال نکردن حضرت از وضعیت خویشاوندان مسیحی بدان جهت است که در آن زمان تمام مسیحیان غیر مؤمن بوده‌اند از این روی ترك استفصال دلالتی بر عمومیت حکم ندارد.

گذشته از آن‌که برخی از فقیهان در روایت ابی بصیر خدشه وارد کرده و آن را نپذیرفته‌اند چنان‌که صاحب وسائل از آنان نقل می‌کند.^{۶۵}

دسته هفتم: روایتهای ارتداد

۶۴. الكافی، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۱۱ نقل با تلخیص.

۶۵. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۰، ذیل حدیث ۱ (پاورقی ۳).

يك روايت بر اين مضمون دلالت دارد :

وعن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبان بن عثمان،
عمّن ذكره، عن أبي عبدالله^۷ في رجل يموت مرتدّاً عن الإسلام وله أولاد، فقال:
مأله لولده المسلمين؛^{۶۶}

امام صادق^۷ درباره مردی که با حال ارتداد از دنیا رفته و فرزندان دارد فرمود: اموال او از آن فرزندان مسلمان
وی می‌باشد.

به این روایت گذشته از ارسال در سند به چند دلیل نمی‌توان تمسك جست :

اولاً. حکم این روایت مختص مرتد است و از آن رو که مرتد احکام خاص دارد، الغای خصوصیت و تعمیم حکم آن
به سایر اصناف کفار قابل قبول نیست.

ثانیاً. برخی روایت‌های باب ارتداد، ارث مرتد را از آن فرزندان می‌داند و قید مسلمان بودن آنها، در آن ذکر نشده
است.^{۶۷}

دوم. اخبار عامه

در این قسمت به روایت‌هایی که به صورت عام مزایایی را برای مسلمانان در مقابل کفار اثبات می‌کند، استدلال
می‌شود.

۱. وبإسناده عن أبي الأسود الدثلي: أن معاذ بن جبل كان باليمن،
فاجتمعوا إليه، وقالوا: يهودئ مات وترک أخاً مسلماً، فقال معاذ: سمعت
رسول الله^۹ يقول: الإسلام يزيد ولا ينقص، فوزّث المسلم من أخيه اليهودي؛^{۶۸}

معاذ بن جبل در یمن بود، مردمان آنجا نزد او گرد آمدند و گفتند: مردی یهودی از دنیا رفته و برادری مسلمان
دارد. معاذ گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: اسلام می‌افزاید و نمی‌کاهد. پس دستور داد که مسلمان از برادر
یهودی ارث برد.

۲. قال الصدوق: وقال النبي^۹: الإسلام يزيد ولا ينقص؛^{۶۹}

۶۶. همان، ص ۲۸، ح ۶.

۶۷. بنگرید: وسائل الشيعة، ج ۲۶، ص ۲۹، ح ۷؛ ص ۲۷، ح ۳.

۶۸. وسائل الشيعة، ج ۲۶، ص ۱۴، ح ۸.

۶۹. همان، ح ۹.

رسول خدا^۹ فرمود: اسلام می‌افزاید ولی کم نمی‌کند.

۳. قال: وقال: لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام، فالإسلام یزید المسلم خیرآ، ولا یزیده شرآ؛^{۷۰}

فرمود: ضرر و زیانی در اسلام نیست، اسلام بر خیر و برکت مسلمان می‌افزاید و برای او شر نمی‌افزاید.

۴. قال: وقال: الإسلام یعلو ولا یُعلی علیه؛^{۷۱}

فرمود: اسلام برتر است و چیزی بالاتر از آن نیست.

سستی استدلال به این روایت‌ها روشن است، زیرا وجهی برای استدلال در اینها دیده نمی‌شود، چرا که مسئله ارث بردن افراد غیر مسلمان از مسلمان نه شرّی برای مسلمان و نه علوی برای اسلام است، بلکه يك حقّ اجتماعی و از حقوق خویشاوندی و ازدواج است و هیچ ارتباطی به مسأله شرّ و یا مسأله علوّ نداشته و ندارد. ناگفته نماند که تمام این روایت‌ها مرسله‌اند و از نظر سند اعتباری ندارند.

سوم . اجماعات

در درآمد این نوشتار سخنان فقیهان شیعه و اهل سنت را در عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان آوردیم و در آنجا به اقوال آنان و اجماعات ادعا شده اشاره کردیم. اتفاق همه مذاهب در این مسأله بازگو شد.

در پاسخ باید گفت: اجماع در صورتی حجت است که مدرکی از کتاب و سنت در میان نباشد و با وجود مستندات قرآنی و روایی در يك مسأله جایی برای استدلال به اجماع نیست. در این مسأله از آن رو که تمامی فقیهان به اخبار و روایات بسیار تمسك بسته‌اند، باید بدانها رجوع شود و مورد بررسی قرار گیرد و اجماع در این میان نقشی ندارد.

⁷⁰ . همان، ح ۱۰.

⁷¹ . همان، ح ۱۱.

فصل سوم

ارث‌بری مسلمان از غیر مسلمان

و حاجب شدن وی از ارث وارثان

غیر مسلمان

سفید

ارث‌بری مسلمان از کافر را قواعد عمومی ارث و عمومات آن تأیید می‌کند. به سخن دیگر اصل اولی که در فصل نخست بدان اشاره شد بر این مطلب دلالت دارد. به‌جز آن اخبار و روایات فراوانی بر این مسأله دلالت دارد که در فصل سوم آنها را گزارش کردیم و به جهت اختصار در اینجا تنها به فهرست آن اشاره می‌شود و از ذکر متن روایات خودداری می‌کنیم.

- روایت‌های سه‌گانه دسته اول

- روایت‌های دوگانه دسته دوم

- روایت‌های چهارگانه دسته سوم

- روایت‌های دوگانه دسته چهارم

- حدیث اول از دسته پنجم

مطلب مهم و قابل بحث در این فصل، حاجب شدن مسلمان از ارث‌بری وارثان کافر است. چنان‌که گذشت این رأی مورد قبول مشهور فقیهان شیعه می‌باشد.

در سخن فقیهان دو دلیل عمده بر این نظر دیده می‌شود. یکی اخبار و روایات و دیگری اجماع. اینک به نقل این دو دلیل و نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

الف. روایات

مرحوم نراقی در کتاب مستند الشیعه به این روایت‌ها در این مسأله استناد جسته است: ^{۷۲}

۱. روایت حسن بن صالح از امام صادق ^۷:

المسلم یحجب الکافر ویرثه، والکافر لا یحجب المؤمن ولا یرثه. ^{۷۳}

۲. روایت مالک بن اعین از امام باقر ^۷:

سألته عن نصرانی مات، وله ابن أخ مسلم، وابن أخت مسلم، وله أولاد وزوجة نصاری، فقال: «أرى أن يعطي ابن أخیه المسلم ثلثی ما تركه، ويعطى ابن أخته المسلم ثلث ما ترك إن لم یکن له لد صغار...» ^{۷۴}

۳. مرفوعه ابن رباط قال امیرالمؤمنین ^۷:

لو أنّ رجلاً ذمیّاً أسلم، و أبوه، حیّ و لأبیه ولد غیره، ثمّ مات الأب، ورثه المسلم جميع ماله، ولم یرثه ولده ولا امرأته مع المسلم شیئاً. ^{۷۵}

۴. روایت فقه الرضوی:

⁷² . مستند الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۴ - ۲۵. ⁷²

⁷³ . این روایت با ترجمه در صفحه ۴۶ نقل شد. ⁷³

⁷⁴ . این روایت با ترجمه در صفحه ۵۹ و ۶۰ نقل شد. ⁷⁴

⁷⁵ . این روایت با ترجمه در صفحه ۵۳ نقل شد. ⁷⁵

و لو أنّ رجلاً مسلماً او ذمياً ترك إبناً مسلماً و ابناً ذمياً لكان الميراث من الرجل المسلم والذمي للابن المسلم؛⁷⁶

اگر مرد مسلمان یا اهل ذمه بمیرد و فرزند مسلمان و فرزند اهل ذمه از او بر جای ماند، میراث مرد مسلمان و مرد اهل ذمه از آن فرزند مسلمان خواهد بود.

۵. روایت‌هایی که دلالت دارد هر کس پیش از تقسیم ارث، مسلمان شود سهم می‌برد. برخی از این روایت‌ها را در فصل گذشته در دسته ششم با ترجمه آوردیم.⁷⁷

مرحوم نراقی پس از اشاره به این روایت‌ها نوشته است :

ثم بعد تحقق الشهرة العظيمة التي كادت ان تكون اجماعاً لا يضر ضعف المستند، مع ان في روايات من اسلم الى الميراث ما ليس بضعيف؛⁷⁸

با توجه به شهرت عظیم که در مسأله است و نزدیک به اجماع می‌باشد، ضعف برخی از روایات آسیبی به حکم نمی‌رساند، علاوه بر آن که در روایات مربوط به اسلام آوردن پیش از تقسیم میراث، حدیث ضعیفی وجود ندارد.

نقد و بررسی

به نظر ما به این روایت‌ها نمی‌توان استدلال کرد زیرا :

اولاً. از میان پنج روایت ذکر شده تنها حدیث اول یعنی خبر حسن بن صالح مستند مسأله می‌باشد و چهار حدیث دیگر دلالتی ندارد، زیرا روایت مالک بن اعین و مرفوعه ابن رباط اختصاص به مورد خاص دارد و نمی‌توان از آن حکم عام استخراج کرد.

همچنین روایت‌های مربوط به اسلام آوردن پیش از تقسیم ارث، اختصاص دارد به آن‌جا که مورث مسلمان باشد نه کافر و این هم از محل نزاع خارج است، زیرا سخن در آن است که مورث کافر است و وارث مسلمان، حاجب وارثان کافر می‌شود. و دلیل این‌که در این روایت‌ها مورث مسلمان است، این است که اگر مورث کافر باشد دلیلی ندارد شرط شود وارث پیش از تقسیم ارث مسلمان گردد، زیرا در صورتی که مورث کافر است و همه وارثان کافرند همه ارث می‌برند و نیازی نیست پیش از تقسیم ارث مسلمان شوند. بنابراین محل روایت‌ها جایی است که مورث مسلمان است.

ثانیاً. پیش از این بیان کردیم که مضمون روایت مالک بن اعین و مرفوعه ابن رباط با قواعد عمومی ارث و نیز

⁷⁶ . فقه الرضا، ص ۲۹۰.

⁷⁷ . بنگرید: ص ۶۴-۶۹.

⁷⁸ . مستند الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۵.

کتاب و سنت ناسازگار است و بر فرض صحت سند قابل استناد نمی‌باشد.

ثالثاً. شهرتی را که فاضل نراقی برای جبران ضعف سند ادعا کرده، قابل احراز نیست، زیرا تنها چیزی که از مشهور به ما رسیده فتوای آنان به حاجب شدن وارث مسلمان است ولی مستند آنان برای ما معلوم نیست. چرا که شهرتی می‌تواند جابر ضعف سند باشد که شهرت عملیه باشد بدین معنا که مشهور هر چند این روایات را ضعیف می‌دانسته‌اند، لیکن در مقام فتوی مستند خود را این روایات قرار داده‌اند و بدان عمل نموده‌اند، لیکن این استناد باید محرز و یقینی باشد و در اینجا ما نمی‌دانیم که آیا مشهور در فتوای خود به این روایات ضعیفه عمل نموده‌اند تا بگوییم شهرت عملیه جابر ضعف سند این روایات است یا این که مستند آنان در این فتوی ادله دیگری بوده است. بنابراین فتوای مشهور از آن جهت که شهرت عملیه برای ما محرز نمی‌باشد نمی‌تواند جابر ضعف سند این روایات باشد.

رابعاً. درباره روایت حسن بن صالح بهترین سخن را شهید ثانی در مسالك فرموده است. وی در شرح عبارت شریع که اگر کافری بمیرد و وارثان کافر و مسلمان داشته باشد، ارث از آن مسلمان است، چنین نوشته است: **هذا الحكم مشهور بين الاصحاب بل كانه لاختلاف فيه، وليس عليه من الاخبار دليل صريح سوى رواية الحسن بن صالح عن ابي عبدالله^{۷۹} قال: «المسلم يحجب الكفار ويرثه، والكافر لا يحجب المؤمن ولا يرثه».** و اثبات الحكم برواية الحسن غير حسن، إلا ان يجعل المدرك الاجماع؛^{۷۹}

این حکم نزد اصحاب مشهور است و گویا خلافتی در آن نیست و دلیل روشن و صریحی در میان اخبار و روایات جز روایت حسن بن صالح از امام صادق^{۷۹} وجود ندارد. روایت این است که: مسلمان، کافر را از ارث منع می‌کند ولی کافر، مؤمن را از ارث منع نمی‌کند و از وی ارث می‌برد. و اثبات حکم با روایت حسن بن صلاح زیبا و حسن نیست، مگر آن که مدرک را اجماع قرار دهیم. چنان که بیان شد داوری شهید ثانی درباره این حدیث عالمانه و قابل قبول است.

ب. اجماع

دومین دلیلی که مشهور ممکن است بدان استناد کند، اجماع است چنان که در کلام شهید ثانی نیز بدان اشاره شد. وی پس از مناقشه در روایت حسن بن صالح مدرک را اجماع قرار داد. فاضل نراقی پس از طرح این مسأله، نوشته است: **و ادعى عليه الاجماع فى المفاتيح و نفي عنه الخلاف فى السرائر والمسالك**

۷۹. مسالك الافهام، ج ۱۳، ص ۲۲. 79

و غیرهما.^{۸۰}

در کتاب مفاتیح بر این مسأله ادعای اجماع شده است، و شیخ طوسی در کتاب خلاف و ابن ادریس در کتاب سرائر و شهید ثانی در کتاب مسالك و دیگران گفته‌اند در مسأله خلافی نیست. صاحب جواهر در این زمینه نوشته است:

بل المسلم يحجب الوارث الكافر فلو مات كافر وله ورثة كفار و وارث مسلم... كان ميراثه للمسلم ولو كان مولى نعمة او ضامن جريرة، دون الكافر وان قرب بلا خلاف أجده فيه بل الاجماع بقسميه عليه، بل المنقول منه نصاً وظاهرآ فى محكى الموصليات والخلاف والسرائر والنكت والتنقيح وكشف اللثام مستفيض؛^{۸۱}

مسلمان از ارث‌بری وارث کافر منع می‌کند. از این رو اگر کافری بمیرد و وارثان کافر و مسلمان داشته باشد؛ ارث از آن مسلمان خواهد بود. گرچه رابطه وی با کافر به عنوان ولایت نعمت یا ضامن جریره باشد و ارث به کافر نمی‌رسد گرچه به مورث نزدیکتر باشد. در این حکم خلافی نیافتیم بلکه اجماع محصل و منقول بر آن دلالت دارد و اجماع منقول به صورت نص و ظاهر در کتب متعدد فقهی از قبیل موصليات، خلاف، سرائر، النکت، التنقيح و كشف اللثام به استفاضه رسیده است. روشن است که اجماع با وجود اخباری مانند روایت حسن بن صالح مدرکی است و قابل استناد نمی‌باشد. بلی اگر دلیلی از اخبار و روایات در دست نبود، جایی برای استناد به اجماع وجود داشت. خلاصه رأی ما با توجه به آنچه تاکنون گفته شد این است که:

اولاً. دلیل معتبر و قابل استنادی برای حاجب شدن مسلمان در دست نیست.

ثانیاً. اگر روایت حسن بن صالح را بپذیریم مورد آن به کافر به معنای لغوی یعنی کافر مقصر اختصاص خواهد داشت، چرا که کافر با قرآینی که در فصل نخست آوردیم، معنایش خاص خواهد بود و اگر جز این باشد با قواعد کلی ارث و نیز کتاب و سنت به شرحی که پیش از این آوردیم و در فصل چهارم نیز بدان می‌پردازیم، ناسازگار می‌باشد.

۸۰. مستند الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۴.

۸۱. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۶.

فصل چهارم رأى مختار

سفید

از لابه لای آنچه تاکنون آوردیم دیدگاه ما روشن شده است. ولی اگر بخواهیم آن را در يك جا و در يك قالب روشن ارائه دهیم چنین می‌گوییم :

۱. اصل اولی، ارث‌بری خویشاوندان از یکدیگر است به گونه‌ای که قرآن کریم و اخبار اهل بیت بر آن دلالت کرده است.

۲. آنچه از این اصل استثنا شده خویشاوندان کافرند که کفر آنان از روی عناد و انکار است و حقیقتاً کفر بر آنها صدق می‌کند. این مطلب را به استناد شواهد مختلف در کاربرد واژه کافر و مشتقات آن در متون دینی مطرح کردیم. بنابراین خویشاوندانی که در جایگاه و رتبه ارث قرار دارند، اگر کافر باشند و کفر آنان از روی تقصیر باشد از ارث محروم هستند.

۳. مشهور کافر را تعمیم می‌دهد و هر غیر مسلمانی را کافر می‌داند و به ادله مختلف عام و خاص و اجماع تمسک کرده‌اند.

از نظر ما استدلال مشهور در این تعمیم نارسا و ناتمام بود و در هنگام ذکر ادله مناقشات آن را بیان داشتیم اینک و در پایان این نوشتار مناقشه عام خود را بر آنها بیان می‌داریم.

یکی از اصول کلی آیین اسلام و شریعت اسلامی مسأله عدالت خداوند است، عدالت الهی عمود خیمه تکوین و تشریح است. تکوین و تشریح هر دو بر پایه عدالت قوام گرفته است.

خدای متعال در کتابش بارها بر این مطلب تأکید فرموده است :

(وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا)؛^{۸۲}

و سخن پروردگارت به راستی و عدل، سرانجام گرفته است.

(وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَالَمِينَ)؛^{۸۳}

و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست.

عقل نیز ظلم را بر خداوند قبیح و صدور آن را از ساحت او محال می‌داند. از سوی دیگر تمامی انسان‌ها بندگان خداوند و مخلوق اویند و خداوند بر آنها رأفت دارد و رحمت او همه چیز را فرا گرفته است. حال با این اوصاف

اگر غیر مسلمان را به جهت غفلت و قصور از حق طبیعی‌اش که ارث باشد محروم گردانیم، یا وجود وارث مسلمان را حاجب و مانع ارث‌بری او بدانیم ظلم و تبعیض است و از نظر عقل و عرف قابل اغماض نیست. چرا که روابط نسبی و سببی انسان‌ها امری قراردادی نیست، بلکه پیوندی طبیعی است که حقوق طبیعی را به دنبال

۸۲. سوره انعام، آیه ۱۱۵.

۸۳. سوره فصلت، آیه ۴۶.

دارد و مانع شدن از این حقوق طبیعی موجه نمی‌باشد. به سخن دیگر عقیده و باور باطل که از روی قصور و غفلت شکل گرفته باشد قابل پیگرد و کیفر نیست.

بنابراین اگر توجیه‌هایی را که در رابطه با روایات خاصه پیش از این در ضمن فصول بیان داشتیم نپذیریم، لیکن باز می‌گوییم این روایات به جهت مخالفت با این اصول کلی قرآنی و عقلی باید کنار نهاده شود و به میزانی که مغایر عقل و عدل نیست بدان التزام حاصل شود. روشن است که این سخن درباره کافر به معنای حقیقی راه ندارد، چرا که کفر او از روی تقصیر و عناد و انکار است و می‌تواند منع او از ارث، کیفر و عقوبتی برایش تلقی گردد. چنان‌که شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه در بحث مانعیت کفر بر همین نکته تصریح دارد:

ان الله عزوجل انما حرم علی الکفار المیراث عقوبة لهم بکفرهم کما حرم علی القاتل عقوبة لقتله، فاما المسلم فلا یرث جرم و عقوبة یحرم المیراث؟! وکیف صار الاسلام یزیده شرآ؛^{۸۴}

همانا خداوند عزوجل میراث را بر کافران تحریم کرده به جهت کیفر و عقوبت بر کفرشان چنان‌که قاتل را به جهت کیفر قتل محروم کرده است. اما مسلمان را به چه جرم و کیفری از ارث محروم گرداند؟ و چگونه گرویدن به اسلام برایش شر در پی داشته باشد؟

کتابنامه

.قرآن کریم

. الام ، ابی عبدالله محمد ابن ادريس شافعی، دارالفکر لبنان، ۵ جلد.

84 . من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۳.

- . الجامع للشرائع ، يحيى بن سعيد الحلبي، مؤسسة سيدالشهداء العلمية.
- . الدروس الشرعية في فقه الامامية ، شمس الدين محمد بن مكي العاملي الشهيد الاول، مؤسسة النشر الاسلامي، ٣ جلد.
- . الصحاح ، المسمى تاج اللغة وصحاح العربية، أبي نصر اسماعيل بن حماد الجوهري، دار الفكر لبنان، ٢ جلد.
- . الكافي في الفقه ، ابي الصلاح الحلبي، منشورات مكتبة الامام امير المؤمنين ٧.
- . الكافي في فقه الامام احمد بن حنبل، موفق الدين عبدالله بن قدامة المقدسي، المكتب الاسلامي دار ابن حزم، بيروت.
- . الكافي ، محمد بن يعقوب كليني (٣٢٩ ق)، تهران، دارالكتب الاسلاميه، (٦٧ - ١٣٦٣ ش)، ٨ جلد.
- . اللباب في شرح الكتاب، عبدالغني الدمشقي الميداني، المختصر المشتهر باسم «الكتاب» ابوالحسين احمد بن محمد القدوري البغدادي، (٣٣٢ - ٤٢٨ هـ)، المكتبة العلمية بيروت - لبنان.
- . المجموع شرح المذهب، ابي اسحاق ابراهيم بن علي بن يوسف الشيرازي، محيي الدين ابن زكريا يحيى بن شرف النووي، (م ٦٧٦ هـ)، منشورات محمد علي بيضون لنشر كتب السنة والجماعة، دارالكتب العلمية، بيروت لبنان، ٢٧ جلد.
- . المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للوافعي، احمد بن محمد بن علي المقرئ الفيومي.
- . المقنع في فقه الامام السنة احمد بن حنبل الشيباني، موفق الدين... بيروت، دارالكتب العلمية.
- . المقنع ، محمد بن علي بن بابويه (م ٣١١ - ٣٨١ ق)، قم: مؤسسة الامام الهادي، ١٤١٥ ق.
- . المقنعة ، ابي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي ملقب به شيخ مفيد، مؤسسة النشر الاسلامي.
- . المنجد في اللغة ، لويس معلوف، نشر بلاغت، چاپ سوم، ١٣٧٦.
- . المواريث، علي اصغر مرواريد، بيروت، دارالتراث، ٢٢ - ١٤١٠ ق / ٢٠٠١ - ١٩٩٠ م، ٤ جلد.
- . الميزان في تفسير القران، محمد حسين طباطبائي (م ١٤٠٢ ق)، مؤسسه اعلمى بيروت، ٢٠ جلد.
- . الوسيلة الى نيل الفضيلة ، ابي جعفر محمد بن علي الطوسي المعروف بابن حمزه، منشورات مكتبة آيت الله العظمى مرعشي نجفي.
- . بداية المجتهد ونهاية المقتصد ، ابن رشد الحفيد، (م ٥٩٥ ق)، تحقيق خالد العطار، دو جلد، الطبعة ١٤١٥، دارالفكر.
- . تهذيب الاحكام ، ابي جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي، نشر صدوق، ١٠ جلد.

- . جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام ، محمد حسن النجفى (م ١٢٦٦ ق)، بيروت، داراحياء التراث العربى، (١٩٨١ م - ١٣٦٠)، ٤٣ جلد.
- . حديقه الاصول، تعليقه على القوانين.
- . خلاصة الاقوال فى معرفة الرجال، علامه حلى، (٦٤٨-٧٢٦ هـ)، تحقيق نشر الفقاهة.
- . روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، محمد تقى مجلسى، بنياد فرهنگ اسلامى.
- . شرائع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام، المحقق الحلى ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن، انتشارات دارالتفسير، ٢ جلد.
- . غاية المراد فى شرح نكت الارشاد، الشهيد الاول، (م ٧٨٦)، مركز الابحاث والدراسات الاسلاميه، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزة علميه قم، ٤ جلد.
- . فقه الرضا، على بن موسى الرضا، (١٥٣ - ٢٠٣ ق)، مشهد، مؤتمر العالمى للامام الرضا، (١٤٠٦ ق).
- . قاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروز آبادى (٧٢٩ - ٨١٧ ق)، دار الفكر، بيروت، ١ جلد.
- . كشف اللثام، محمد بن حسن بن محمد اصفهاني، فاضل هندی (م ١١٣٧ ق)، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، (١٤١٦ ق).
- . لسان العرب، ابن منظور مصرى (م ٧١١ ق)، بيروت، داراحياء التراث الاسلامى، (١٤٠٨ ق)، ١٨ جلد.
- . مجمع الفائدة والبرهان، احمد اردبيلى (م ٩٩٣ ق)، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، (١٤٠٦ ق)، ١٤ جلد.
- . مختلف الشيعة فى احكام الشريعة، علامه حلى، مركز الابحاث والدراسات الاسلاميه، بوستان كتاب، ١٠ جلد.
- . مسائل الناصريات، على بن حسين بن موسى الشريف المرتضى (م ٤٣٦ ق)، مركز البحوث والدراسات العلمية.
- . مسالك الأفهام الى تنقيح شرائع الاسلام، شهيد ثانى، زين الدين بن على، (٩١١ - ٩٦٥ ق)، قم، مؤسسة معارف الاسلاميه، ١٦ جلد.
- . مستند الشيعة، احمد بن محمد مهدى نراقى، (١١٨٥ - ١٢٤٥ ق)، قم، مؤسسه آل البيت، لاحياء التراث، (٢٠ - ١٤١٥ ق)، ١٩ جلد.
- . مفتاح الكرامة فى شرح القواعد العلامة، محمد جواد الحسينى العاملى، دار الاحياء التراث العربى.
- . مفردات غريب القرآن، الراغب اصفهاني، (وفات ٥٠٢ ق)، دفتر نشر الكتاب، ١٤٠٤ ق.

. من لا يحضره الفقيه ، ابو جعفر الصدوق محمد بن علي بن بابويه (م ٣٨١ ق)، حققه و علق عليه :
الحجة السيد حسن الخراساني، دارالاضواء، بيروت لبنان، ٤ جلد.
. وسائل الشيعة ، محمد بن حسن الحرّ العاملي (م ١٠٣٣ - ١١٠٤ ق)، قم، مؤسسة آل البيت، لإحياء التراث،
(١٤٢١ ق)، ٣٠ جلد.